جهانی شدن و نوشوندگی نظم جهانی: مدیریت گفت وگو و آمیزش تمدنها در رویکردی سیستمی

پدیدآورده (ها) : فقیه، نظام الدین
علوم سیاسی :: اطلاعات سیاسی - اقتصادی :: خرداد و تیر 1383 - شماره 201 و 202
از 58 تا 69
آدرس ثابت : http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/95979

دانلود شده توسط : کاربر عمومی دانشگاه تربیت مدرس
تاریخ دانلود : 08/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائهٔ مجلات عرضه شده در پایگاه،مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.

پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

چکیده

در این مقاله پارادایم گفتگو و آمیزش تمدّنها در فرآیند جهانی شدن، از منظری سیستمی مطالعه و بویژه شیوه‌های بهره گیری از دانش مدیریّت در این زمینه بررسی می‌شود. ابتدا طرح پارادایم گفتگو و آمیزش بعنوان نیاز و واقعیّتی تاریخی در عصر حاضر شناسایی و سپس با تشریح و تحلیل پدیدهٔ جدید جهانی شدن، اهمیّت و جایگاه گفتگو و آمیزش را در این روند تازهٔ تاریخی برشمرده می‌شود. به این منظور، نسبت مدرنیسم در شمال با شبه مدرنیسم در جنوب و سرانجام پسامدرنیسم در پهنهٔ جدید گیتی، سنجیده و با شناخت مدیریّت پساصنعتی بعنوان عرصهٔ تازهٔ دانش مدیریّت، چگونگی مدیریّت در گفتگو و آمیزش تمدّنها تجزیه و تحلیل می‌شود. در این ارتباط، پارادایم یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده و چگونگی ترکیب و ادغام آن با پارادایم گفتگو و آمیزش تمدّنها، برای کاربرد در سازمان مناسب گفتگو و آمیزش، تعریف و تشریح می‌شود. آنگاه مبحث آشوب و چگونگی مدیریّت آشوب و تحوّل بعنوان مبحثی نو در مدیریّت پساصنعتی و ربط آن با موضوع گفتگو و آمیزش تمدّنها، از دیدگاه سیستمهای پویا، تحلیل و تبیین می گردد. سپس موضوع مدیریّت اطّلاعات، اهمیّت و جایگاه آن در گفتگو و آمیزش تمدّنها، در پرتو نظریّهٔ آنتروپی، شرح و تفسیر می‌شود و در پایان، بینش و تفکّر استراتژیك و کاربرد ویژگیها و مؤلّفه‌های مدیریّت استراتژیك در گفتگو و آمیزش تمدّنها، مورد تأکید قرار می گیرد.

درآمد

پارادایم گفتگوی تمدّنها به هر دلیل و با هر انگیزه که طرح شده باشد، در عین حال و به نوبهٔ خود، در منظری سایبرنتیکی، واقعیّت تاریخی و وضع موجود جهان را بیان می کند. سایبرنتیك عبارت است از علم ارتباط و کنترل در ماشینها، جانداران، دستگاهها، سیستمها، فرآیندهای صنعتی، شیمیایی، زیستی، اقتصادی، اجتماعی، انسانی، مدیریّتی و . . . و آنچه نوعی فرآیند کنترل، برنامه‌ریزی، تنظیم و خودنظم‌دهی در آن وجود داشته باشد. بر سر هم، مسایلی چون هدایت و تنظیم سیستمها، با توجّه به روابط آنها با یکدیگر و همهٔ سیستمهایی که باصطلاح خود تنظیم کننده و خود سازمان دهنده‌اند، در حیطهٔ علم سایبرنتیك قرار می گیرند.[1] برای مثال، آنگاه که میزان نمك در خون بالا می‌رود، براساس ساز و کارهای سایبرنتیکی، احساس تشنگی دست می‌دهد، که در صورت تداوم تشنگی و نرسیدن آب، می تواند به فریاد «واعطشا» منجر شود و، با نوشیدن، میزان نمك در خون کاهش می‌پذیرد؛ در غیر این صورت فاجعه پیش می آید. همچنین، چنانچه با آشامیدن بیش از اندازه، مقدار نمك کاهش یابد، در نتیجهٔ بازخور (فید بك) و تمایل به تناول و مصرف، مقدار نمك خون فزونی می گیرد تا نظم یا تعادل برقرار شود. افزون بر آن تشابه، قیاس‌پذیری و همانندی سیستمها از اصول شناخته شده در دانش سایبرنتیك است.[2] نیز باید افزود که سازمانها، سیستمهای انسانی، اقتصادی، اجتماعی و مدیریّتی، همچون سازواره‌ها و سیستمهای طبیعی از ویژگیهای رشد و توسعه و اوصاف حیاتی برخوردارند و به گونهٔ معمول، نگرشهای مترتّب بر سیستمهای حیاتی، می تواند در مطالعه و بررسی این گونه سیستمهای پویا به کار گرفته شود.[3-5]

اینك بهتر می توان دریافت که ندای گفتگوی تمدّنها، به مثابه احساس نیاز (اگر نه «واعطشا») در سیستم جهانی موجود، ضرورتی گریزناپذیر را بیان می‌دارد و البتّه با هشدار ساموئل هانتینگتون (استاد دانشگاه هاروارد) که آنرا در کتاب «**برخورد تمدّنها و نوسازی نظم جهانی**» نظریّه‌پردازی کرده است[6] همزاد و دو روی یك سکّه‌اند؛ یکی اوّلیه و دیگری ثانویّهٔ (دوآل) آن است؛ و به سخن جلال‌الدّین محمّد مولوی:[7]

شب چنین با روز اندر اعتناق
مختلف در صورت امّا اتفاق
روز و شب ظاهر دو ضد و دشمنند
لیك هر دو یك حقیقت می تنند

www.noormags.ir

وانگهی، گفتگو نیز بالقوّه می‌تواند جرّ و بحث و جدل و مجادله (پلمیك) را در خود مستتر داشته و در عین حال از نرم‌ترین و لطیف‌ترین شکل «برخورد» برخوردار باشد. از این رو «گفتگوی تمدّنها»، بخشی از طیف وسیع «برخورد تمدّنها» را نمایندگی خواهد کرد و این گفتگو نیز به نوبهٔ خود به ایجاد و برقراری نظم مطلوب و همانا «نوسازی نظم جهانی» و آمیزش تمدّنها چشم دارد.

بدین‌سان پارادایم «گفتگوی تمدّنها» همانا تلطیف عارفانهٔ «برخورد تمدّنها و نوسازی نظم جهانی» است که با برخورداری از تشرّف موضع، آب بر آتش تواند پاشید و بعنوان تمدّن گفتگوگر، چه بسا، برتری خود را بر مدّعی ستیزه و برخورد، محفوظ خواهد داشت؛ اگر (و شاید فقط اگر) بتواند با خردگرایی و بهره‌گیری از ابزارهای مدیریّت علمی، در صحنهٔ کارزار جهانی علم زند و رندانه و حکیمانه در عرصهٔ جهانی شدن قد برفرازد.

به دیگر سخن، نیاز به نظریّه‌پردازیهای خلاّق و پویا درباب پارادایم گفتگوی تمدّنها بسیار محسوس و آشکار است و این نکته‌ای است که هم کوفی عنان دبیر کلّ سازمان ملل متّحد[8] و هم بسیاری از اهل‌نظر بر آن تأکید و توصیه داشته‌اند.[9]

این نوشتار دعوی نظریّه‌پردازی ندارد؛ بلکه بر نگریستن به موضوع مهّم مدیریّت در گفتگو و آمیزش تمدّنها از دیدگاه سیستمی اهتمام دارد؛ باشد که چنین رویکردی را در رهیافتهای نظری گفتگوی تمدّنها و نوشوندگی نظم جهانی یادآور شود. نیز، در هرگونه کار نظری و عملی پیرامون پارادایم گفتگوی تمدّنها، دشواریهای ویژه‌ای را که با این موضوع مرتبط است از نظر دور نتوان داشت. از سخن (چه بسا فروتنانهٔ) منادی گفتگوی تمدّنها می‌توان شنود که «ممکن است این سیر، سرانجامی جز سرگشتگی و واماندگی نداشته باشد یا به نتیجه‌ای وهم‌آلود برسد، ولی مگر در تجربهٔ بلند و فاخر فکری و اجتماعی بشر، سرگشتگیها و وهم‌انگاریها نیز نقش راهگشا نداشته‌اند؟».[10] شاید رویدادهای تأسّف‌بار یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی و پیامدها و حوادث پس از آن هم، به نوبهٔ خود، بر سرگشتگیها و وهم‌انگاریها افزوده یا آن را محقّق نموده و آقای هانتینگتون نیز احیاناً بتواند (هرچند ناشیانه و از دیدگاه تنگ صلیبی) آنرا پنبه‌زن گفتگوی تمدّنها تلقی کند.

به هر روی، چنان که پیش از این اشاره شد، چه گفتگو و چه هرگونه برخورد دیگر، ایجاب سیستم جهانی موجود است که آن را در پرتو پدیدهٔ جهانی شدن بهتر توان دید.

جهانی شدن و نوشوندگی نظم جهانی

جهانی شدن (حتّی اگر جهانی کردن هم نامیده شود) واقعیّتی انکارناپذیر است که با آهنگی شتابان به‌پیش می‌رود و بر اقتصاد، سیاست، و سیمای اجتماعی و فرهنگی جهان، آثار شگرف می‌نهد. پدیدهٔ جهانی شدن، از دیدگاه کلّی بعنوان ادغام بیشتر اقتصادهای ملّی در اقتصاد جهانی، بسیار مورد بحث قرار گرفته است. ادغام بیشتر، اثرات زیادی بر ساختار تولید اقتصادهای ملّی، نقش شرکتهای بین‌المللی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، انتخاب مصرف‌کنندگان و دیگر جنبه‌های تولید و مصرف اقتصادهای تجاری داشته است. یك ویژگی جهانی شدن اقتصاد، تغییر و تحوّل ژرف در طبیعت رقابت در بازار کالا و خدمات است.[11]

پدیدهٔ جهانی شدن که هستهٔ مرکزی آن جهانی‌شدن اقتصاد است، همانا جهانی شدن سرمایه و سرمایه‌داری است؛ و به لحاظ ماهیّت، پدیده‌ای تازه نیست؛ بلکه ویژگی بنیادین رشد و انباشت سرمایه است و جهانی شدن امروزی دنبالهٔ طبیعی پویایی این ویژگی ماهوی سرمایه در مقطع کنونی به‌شمار می‌رود. صنعت جدید، بازار جهانی را به‌وجود آورده، نیاز بازار پیوسته درحال افزایش بوده و موجب شده که سرمایه به سراسر کرهٔ خاکی هجوم آورد و برای رفع نیاز خود در همه جا مستقر گردد و با همه جا ارتباط فراگیر برقرار کند. به این ترتیب، سرمایه‌داری با بهره‌گیری از بازار جهانی، به تولید و مصرف همهٔ کشورها ویژگی جهان وطنی می‌بخشد و همچون حرکت سیّالات در ظروف مرتبطه به همهٔ ظرفهای ممکن در گوشه و کنار جهان رخنه می‌کند؛ از همهٔ اهرمهای در دسترس برای رفع موانع و گشایش گرفتگیها در مجاری حرکت خود بهره می‌گیرد؛ رنگ این سیّاله نیز فرهنگهای وابسته به این ظروف را رنگین می‌کند و به خود می‌آلاید و اپیدمی‌های فرهنگی خود را می‌پراکند؛ در نتیجه، همچنان که صنایع قدیمی،

○ پارادایم گفتگوی تمدّنها به هر دلیل و با هر انگیزه که طرح شده باشد، در عین حال و به نوبهٔ خود، در منظری سایبرنتیکی، واقعیّت تاریخی و وضع موجود جهان را بیان می‌کند.

www.noormags.ir

○ نیاز به نظریه‌پردازیهای خلاّق و پویا درباب پارادایم گفتگوی تمدّنها بسیار محسوس و آشکار است و این نکته‌ای است که هم کوفی عنان دبیر کلّ سازمان ملل متّحد و هم بسیاری از اهل نظر بر آن تأکید و توصیه داشته‌اند.

ملّی و سنّتی را از میان می‌برد و به زوال می‌کشاند، عناصر فرهنگها و سنّتها را نیز به چالش، تعامل و تقابل فرا می‌خواند. بدین‌سان نه تنها در مورد تولیدات مادّی، بلکه در مورد فرآورده‌های معنوی، دستاوردهای فکری و فرهنگی ملّتها نیز واقعهٔ مشابهی روی می‌دهد و همپای صنعت و تولیدات جهانی، «معنویّت»، فرهنگ، ادبیّات و رفتار جهانی پدید می‌آید.

بنابراین، از ویژگیهای جهانی شدن سرمایه، چیرگی سیستم اقتصادی سرمایه‌داری بر فضای سیّارهٔ زمین است و توسعهٔ فضایی-مکانی شالودهٔ این چیرگی را تشکیل می‌دهد. پیش از آن، اقتصاد جهانی یك اقتصاد سادهٔ بین‌المللی بود. این اقتصاد که بر پایهٔ احترام به حاکمیّت‌های ملّی و دولتی استوار بود، بخشهای مستقّل یك کل را که هنوز یکپارچه نشده بود، با جریانهای مبادله، سرمایه‌گذاری و اعتبار به هم مربوط می‌ساخت. در چنین وضعی، سرمایه گاه از یك ملیّت و هویّت ملّی برخوردار بود. حتّی بازار نیز بدان جهت اساساً ملّی بود که خود محصول یا فرآورده‌ای با هویّت ملّی داشت. از این رو فضای اقتصاد، فضای سیاست و فضای فرهنگ، فضای دولت-ملّت بود و در چنبرهٔ عواطف ملّی گرایش به انطباق نشان می‌داد. ولی در روند جاری جهانی شدن، در مرحلهٔ پسافوردیستی، برخلاف دوران فوردیستی، نه تنها عدم تمرکز، بلکه پراکندگی خودکار در فضای یکسره دور از سرچشمه‌های جغرافیایی بنگاه، غیر سرزمینی شدن بنگاه در چرخهٔ تولید و سرانجام سازماندهی جدید تولید را پدید می‌آورد. افزون بر آن، در برابر بازارهای اشباع شده، بنگاه به تخصّصی شدن در زمینهٔ فرآورده‌های با ارزش افزودهٔ بالا گرایش دارد و در عین حال بازارهای سنّتی را ترك می‌کند و در مناطق دارای مزیّت‌های نسبی مستقر می‌شود. به‌هرروی، بنگاه برای بهره‌گیری از مزیّت‌های نسبی، غیر سرزمینی و غیر بومی می‌شود. در نتیجهٔ این فرآیند غیرملّی شدن، در فرادست، برای قابل فروش بودن در مقیاس جهانی است که در واقع، در جهت خودبخود جهانی بودن و خودبخود ساخته شدن در جهان (نه در چارچوب یك ملّت یا یك ملیّت)، پیشروی می‌شود. از این‌رو، محصول و تولید، توأم با روند کاری است که در شمار زیادی از کشورها انجام می‌گیرد. در این فراگرد، یك محصول، برای مثال یك هواپیما، مجموعه‌ای از عناصر ترکیب شوندهٔ فنّی با سرچشمه‌های ملّی بسیار گوناگون را در برمی‌گیرد که تمیز و تشخیص سهم ویژهٔ هر ملّت در آن دشوار است و نیز شناسایی ملیّت نیروی کار و ارزش افزودهٔ متصّف به آن، در کالا ناممکن است. بدین‌سان، تولید کالاها برای بازار جهانی، می‌تواند در هر نقطه از جهان صورت گیرد. این تجدید سازمان تولید سنّتی بر پایهٔ دگرگونیهای بزرگ فنّی، ارتباطی، ترابری، بویژه در قلمروهای بسیار دور، امکان‌پذیر شده است. بنابراین در شرایط پسافوردیسم که به سرعت رو به گسترش است، سرمایه و نیروی کاری که در پهنهٔ جهان به کار گرفته شده‌اند و از حیث وظایف و شرایط بسیار متفاوتند، به لحاظ مکانی-سرزمینی فاقد پیوستگی بومی و سنّتی خواهند بود. نباید از نظر دور داشت که دوران گذار از فوردیسم به پسافوردیسم، همراه با ویران‌سازی ساختارها در سراسر جهان است. به‌همین علّت است که آبه‌پیر، کشیش فرانسوی، در بهار ۱۹۹۴ در توصیف این عارضه‌ها، اعلام کرد که تنها اروپای ثروتمند، چهل میلیون فقیر دارد. البتّه به این رقم باید سه میلیون بی‌سرپناه و هجده میلیون بیکار را نیز افزود.[۱۲] آشکارا می‌توان دید که این دوران گذار و دگرگونیهای مربوط به روند جهانی شدن، ناآرامیها و تنشهای روانی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی سخت و دگرگونساز به همراه خواهد داشت که مدیریّت ویژه خود را می‌طلبد؛ از این‌رو، مدیریّت تحوّل و حتّی مدیریّت بحران، هر آینه نقشی بنیادی‌تر بازی می‌کند.

فرآیند جهانی شدن، در مدّتی بیش از پنجاه سال، همواره و پیوسته با تشدید مبادلات و ارتباطات در ابعاد گوناگون، به مرحله تازه‌ای رسیده است. آیا باید از این واقعیّت چنین نتیجه گرفت که برنامه‌های همهٔ جوامع، به حکم وابستگی متقابل باید بر پایهٔ یك معیار از عقلانیّت حاکم بر توسعهٔ جهانی سرمایه‌داری پیروی کند؟ برای ممکن شدن بررسی بیشتر دربارهٔ چنین پرسشی باید بار دیگر توجّه کرد که سرمایه‌داری همواره سیستمی جهانی بوده است. به این ترتیب، روند انباشت سرمایه که پویایی بر آن فرمانرواست، ناگزیر موجب

www.noormags.ir

قطب‌بندی (پولاریزاسیون) جهانی یا به سخن دیگر، بروز اختلاف پتانسیل بین مراکز و پیرامون و بطور اخص بین شمال و جنوب شده است. به این علّت، قطب‌بندی در سرمایه‌داری یك روند جهانی است. شناخت این جنبهٔ اساسی سرمایه‌داری به‌واقع موجود، چه در زمینهٔ تحلیل نظری سیستم و نظریّه‌پردازیهای مربوط به آن، چه در زمینهٔ تعریف کنش و در عرصهٔ عمل و تصمیم گیری، آشکارا به نتیجه‌گیریهای منطقی می‌انجامد؛ زیرا همه چیز تابع منطق قطب‌بندی جهانی می‌شود: مبارزات اجتماعی و تحوّلات فرهنگی و انسانی در عرصه‌های محلّی یا کشمکش دولت‌های مرکزی (شمال) و کیفیّت لایه‌بندی در کشورهای پیرامونی (جنوب). این مرحله از جهانی شدن، یعنی جهانی شدن تازه که به تعبیری سه قطبی بودن بی‌سابقه (میان ایالات متّحده، اتّحادیهٔ اروپا و ژاپن) توصیف شده است، نه تنها باعث افزایش مبادلات تجاری بین مراکز (شمال) شده است، بلکه بویژه نفوذ متقابل سرمایه‌ها را آشکار می‌کند. سرمایه که تا آن زمان بیشتر ملّی بود، گرایش به از دست دادن این کیفیّت پیدا کرده و سرمایهٔ حاکم بر جهان با شتابی بی‌سابقه در راه جهانی شدن پیش می‌رود. به‌هرروی، نفوذ متقابل سه قطب، بدان معنی نیست که کشورهای پیرامونی نادیده انگاشته شوند.[۱۳] هرچند پتانسیل اصلی حرکت سرمایه ناشی از سه قطب یاد شده است و اختلاف پتانسیل اصلی در جریان حرکت سرمایه از آنجا شکل می‌گیرد ولی در نگرش سیستمی، نباید از نظر دور داشت که این اختلاف پتانسیل می‌بایست سرانجام بتواند جریان حرکت سرمایه را به پتانسیل پایین‌تر (ارتباط منبع و چاه) سرازیر گرداند. با توجّه به سازوکار، پویایی و ماهیّت تهاجمی سرمایه، می‌توان دید که اگر جنوب چه به صورت منفعل (بی‌هرگونه مقاومت) و چه به‌صورت یك مقاومت شدید ساختاری و غیرمنطقی خود را در مسیر این حرکت سیل‌آسا قرار دهد، در هر دو صورت با آسیب و تخریب روبه‌رو خواهد بود؛ درحالی که با بهره‌گیری از مدیریّت علمی و خردمندانه، توجّه به شرایط پسامدرنیستی و شرایط پسا صنعتی و ایجاد بسترهای مناسب و امکان‌پذیر برای گفتمان و گفتگو، تنظیم و تعدیل مقاومتها، بویژه مقاومتهای ساختاری، با کنترل و هدایت داهیانه، می‌توان بهره‌برداری بهین کرد و در تمدّن تازه‌ای که در فرآیند جهانی شدن، بعنوان تمدّن جهانی برخواهد آمد، سهم خویش را نگه‌داشت.

در آستانهٔ هزاره سوم و در سدهٔ جدید، با مجموع دگرگونی‌های علمی، فنّی، اقتصادی، اجتماعی و ژئوپولیتیکی، فهرست دراز و شگفت‌انگیزی از پیشرفتهای چشمگیر در زمینهٔ ارتباطات، اطّلاعات، تکنولوژیهای تولید، سازماندهی کار و دستگاه اداری به ثبت رسیده است. در پرتو چنین پیشرفت شگرفی در نیروهای تولیدی، شیوه‌های پیچیده‌تری در تقسیم کار بین‌المللی و سازماندهی بغرنج تولید، تجاری شدن، پژوهش و اطّلاعات پدید آمده است. این رویدادها در بافتی به هم پیوسته و به هم بسته، شالودهٔ جریان جهانی کنندهٔ معاصر را شکل می‌دهد که گرایش آن ایجاد پدیده‌ای یکپارچه، یگانه و منسجم در عرصه‌های علمی، فنّی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. جهانی شدن معاصر، یکسره زیر سیطرهٔ نیروها و کشورهای بزرگ سرمایه‌داری شکل می‌گیرد و این امر به‌نوبهٔ خود، مسئلهٔ جهانی شدن را بسیار تضادانگیز و کشمکش‌آمیز ساخته است. از یك سو، پیشرفتهای علمی و فنّی، امکانات گذار به مراحل جدید پیشرفت و توسعه را که قادر به حلّ مشکلات بشریّت است، فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، بر دامنهٔ نابرابریها و قطب‌بندیها می‌افزاید و تخریب طبیعت را شدّت می‌بخشد. این تحوّل در سرمایه‌داری، مشخصّه‌ای اساسی را در اقتصاد جهانی پدید آورده است که تأکید بر آن ضرورت دارد. سرمایهٔ مالی در حجم نجومی است که بیشتر جنبه سوداگرانه دارد و در جستجوی بیشترین سود و سرانجام استقلال، با شتابی سرسام‌آور در گردش است و بیش از پیش بیرون از حیطهٔ کنترل دولتها و حتّی مؤسّسه‌های فراملّی از عملکرد تولیدی فاصله می‌گیرد و به دنبال بیشترین سودآوری و امنیّت است.

در چنین شرایطی، نباید نتیجه گرفت که جهان قطبی پرتضاد، کشمکش‌آمیز و درگیر تحوّلات جهانی شدن، تنها چیزهای زیان‌آور و تهاجمات پرمخاطره به دیگران و بویژه جنوب ارائه می‌کند.

○ جهانی شدن (حتّی اگر جهانی کردن هم نامیده شود) واقعیّتی انکارناپذیر است که با آهنگی شتابان به‌پیش می‌رود و بر اقتصاد، سیاست، و سیمای اجتماعی و فرهنگی جهان، آثار شگرف می‌نهد.

www.noormags.ir

○ دوران گذار و دگرگونیهای مربوط به روند جهانی شدن، ناآرامیها و تنشهای روانی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی سخت و دگرگونساز به همراه خواهد داشت که مدیریّت ویژه خود را می طلبد؛ از این رو، مدیریّت تحوّل و حتّی مدیریّت بحران، هر آینه نقشی بنیادی تر بازی می کند.

به سخن دیگر، این برداشت درست نیست که بهترین راه حل، منزوی شدن و بستن درها و پنجره ها از واهمهٔ اپیدمی هاست؛ جهان امروز فرصت های مناسبی نیز برای توسعه فراهم می آورد. روشن است که سود جستن از این فرصتها و به اجرا در آوردن طرحهای ملّی و بهره گیری از آن برپایهٔ منافع و مصالح ملّی، نیازمند گسترده ترین تفاهمها و ارادهٔ لازم برای تحقّق بخشیدن به آنهاست که گفتمان و مفاهمه را به گونهٔ بارز می طلبد و چه بهتر که ابتکار عمل در این زمینه و پیشبرد این گفتگوها را جنوب در دست داشته باشد و از مزایای آن برخوردار شود. بی گمان روند جهانی شدن برگشت ناپذیر است و در این میان، وفاق ملّی، یکپارچگی منطقه ای و داشتن روابط متنوّع با جهان (بویژه با درك مرحلهٔ پسامدرنیستی)، عوامل مناسب برای دمیدن حیات به طرحها و برنامه ها و تصمیم سازیهاست و پایهٔ مهّم حقّ تعیین سرنوشت و حاکمیّت در جهان به هم بسته و پیوستهٔ امروز را تشکیل می دهد. همچنین، باید این واقعیّت را همواره در نظر داشت که جهان کنونی به سوی روابط متقابل تنگاتنگ ملّی، منطقه ای و بین المللی پیش می رود[14] و بی گفتگو و مفاهمه در همهٔ این سطوح، امکان کامیابی متصوّر نیست.

بدین سان، نه تنها گفتگوی تمدّنها در چارچوب روابط کشورهای پیشرفته و درحال توسعه، بلکه در میان کشورهای درحال توسعه و بویژه در سطح ملّی و داخلی کشورها نیز باید مورد توجّه قرار گیرد. این بدان معناست که فعّالیت گسترده ای در زمینهٔ تجزیه و تحلیل نقّادانه و شناخت علمی تمدّن خودی برای درك بهتر خود و دیگران، و همچنین نقد و شناخت تمدّن دیگران برای درك بهتر دیگران و خود ضرورت دارد. باید تمدّن خود و دیگران را نه تنها با معیارهای خود، بلکه با معیارهای دیگران نیز شناخت و به بررسی و نقد و معرّفی آن پرداخت. به سخن جیانی واتیمو که دربارهٔ حقیقت هرمنوتیك کار کرده است: هر چیزی که ما تجربه می کنیم نه بیشتر از یك تأویل و نه کمتر از آن است؛ چیزهای جهان همواره در قالب ارزش های ذهنی خود ما تأویل می شوند و این گونه است که یگانه جهانی که می توان شناخت جهان تفاوتها، یعنی جهان تأویل ها است.[15] در این ارتباط، بهره گیری از ابزارهای گفتگو در منظری هرمنوتیکی بسیار لازم به نظر می رسد.[16]

از شبه مدرنیسم تا پسامدرنیسم

تمدّن نیز مانند هر پدیدهٔ دیگر، چرخهٔ عمر و حیات دارد و دوران رشد، اوج، افول، زوال و سرانجام میرایی را می گذراند. برهمین اساس، درخلال جنگ جهانی اوّل، اسوالداشپنگلر، در کتاب مشهور خود با عنوان **انحطاط غرب**، اعلام کرد که تمدّن غربی و ارزش های مسلّط بر آن به پایان خود نزدیك می شود. قیود و سنّت هایی که جامعه را برپا داشته، در حال فروپاشی و رشته های پیوند دهندهٔ زندگی و همراه با آن یگانگی اندیشه و فرهنگ درحال گسستن است. به گفتهٔ او، غرب نیز همچون هر تمدّن دیگری که از چرخه ای طبیعی می گذرد، ناگزیر از خزان (تاکنون ویرانگر) «روشنگری» یا «روشن اندیشی» به زمستان فردگرایی و پوچ باوری گذر کرده است. نزدیك به چهار دهه بعد، رایت میلز اعلام کرد که «ما در پایان دورانی هستیم که مدرن نامیده می شود». در پی آن «دوران پسامدرن فرا می رسد». در این دوران همهٔ چشم اندازهای تاریخی ای که مشخصه «فرهنگ غربی» بوده، بی اعتبار شده است. میلز باور داشت که در حقیقت بسیاری از اهداف اصلی عصر روشنگری تحقّق یافته است: «عقلانی ساختن» سازمان سیاسی و اجتماعی؛ پیشرفت های علمی و تکنولوژیك که حتّی برای بیشتر رؤیاپردازان خوشبین دوران روشنگری نیز تصوّر شدنی نبوده است؛ گسترش آموزش همگانی در جوامع پیشرفتهٔ غربی؛ و مانند این ها. امّا این پیشرفتها اثر ناچیزی بر افزایش «عقلانیّت ماهوی» انسانها داشته است؛ اگر هم اثری داشته، «عقلانی کردن»، دیوان سالاری و تکنولوژی مدرن آزادی انسان را اعتلا نداده، بلکه محدود کرده است. این عوامل حتّی ریشهٔ بسیاری از نابسامانی های دور از انتظار بوده است. پیامد دهشتناك ناهماهنگی «عقلانیّت» و آزادی، پیدایی انسان های از خود بیگانه یا «آدم واره های شادمان» است که خود را با شرایطی که بر آنها مسلّط است و هیچ کنترلی بر آن ندارند، یا احساس می کنند ندارند، یعنی سازمان های غول پیکر و نیروهای بسیار نیرومند، تطبیق

www.noormags.ir

می‌دهند؛ مردمانی که می‌توان پذیرفت دیگر اصراری بر آزادی یا علاقه‌ای به خرد ندارند.[۱۷]

پسامدرنیسم بر آن است که کثرت فرهنگی چاره‌ناپذیر است. البتّه مسلّم است که فرهنگ به‌معنای آداب و رسوم، همواره می‌تواند نشان نوعی هویّت باشد؛ از این حیث چه برای جوامعی که موانع ملموس کامرانی را پشت سر گذاشته‌اند و چه برای جوامعی که درگیر آنند، می‌تواند به کار آید. از یك دیدگاه جامعه‌شناختی، حق با پسامدرنیسم است. وحدت نگرش، وحدت روش و جهان‌گرایی که مدرنیته مطرح می‌کرد و مدرنیسم به دفاع از ضرورت آن می‌پرداخت، تا اندازه‌ای پرداخت نشده و ناشی از دوران ناپختگی خردگرایی بود. نوعی ساده‌انگاری بود که گمان رود روشنفکران اروپایی (یا دنباله‌روان غیر اروپایی آنان) می‌توانند نسخهٔ واحدی که همان الگوی رشد غرب باشد، برای همهٔ جوامع جهان سوم بپیچند. امروز این نکته پذیرفته شده است که نمی‌توان، برای مثال، در مورد الجزایر، هند یا افغانستان، هنجارها یا راهکارهای مشابه برای توسعه عرضه کرد. حتّی دستورالعمل‌های یکسان در بستر فرهنگ‌های خاص، رنگ و رویی متفاوت به خود می‌گیرند و بنابراین اگر چنین نباشند، ممکن است نتیجه‌ای مخالف منظور به دست آید.[۱۸]

گرچه اصطلاح پسامدرنیسم دارای معانی گوناگون و حتّی متضّاد است، ولی آرای انتقادی پسامدرنیستها درخور توجّه جدّی است و در پرتو نگرش مدرنیستی، به درك بهتری از آن می‌توان نایل آمد. مدرنیسم نگرش ترکیبی و منسجمی است از علم و جامعه که به تدریج از بستر تحوّلات اروپا در دو سدهٔ گذشته پدید آمده است؛ نگرشی کلّی است که علم را تا حدّ قوانین تکنولوژیك یا مکانیکی عام تقلیل می‌دهد و پیشرفت اجتماعی را تنها به رشد کمّی تولید و تکنولوژی محدود می‌کند. از این لحاظ، نگرش مدرنیستی، نگرشی ایدئولوژیك نیست، زیرا برداشت کلّی و مکانیکی از علم و برداشت یکسره کمّی و تکنولوژیك از پیشرفت اجتماعی می‌تواند در چارچوبهای متضّاد ایدئولوژیك دنبال شود. بی‌گمان، باورها و مسایل ایدئولوژیك اهمیّت بسیار دارد، امّا نظریّه‌ها و سیاستهای متضاد و ایدئولوژیك به حکم منطق می‌تواند در چارچوب مفهوم و چشم‌انداز همان مدرنیسم اروپایی ارائه شود (و در عمل نیز چنین بوده است). یك جنبه از مدرنیسم اروپایی (به معنای وسیع آن) که برای این بررسی بیشترین اهمیّت را دارد، کاربرد نسنجیده و غیر انتقادی نظریّه‌ها، روشها، فنون و آرمانهای برگرفته از تجربهٔ کشورهای پیشرفته است که سیاستمداران، روزنامه‌نگاران و دیگر اندیشمندان اروپایی (و آمریکایی) در بررسیها و گزارشهای خود در مورد کشورهایی که جهان سوم نامیده می‌شوند، به کار می‌بندند. این سکّه دو رو دارد: نخست، نگرش جهانشمول و مکانیکی نسبت به علوم جدید، به خودی خود منافات دارد با جستجوی ویژگیهای اجتماعی و تاریخی کشورهای درحال توسعه که با یاری روشهای علمی می‌تواند به تحلیل ثمربخش مسایل و ارائهٔ راه‌حل‌های مناسب بینجامد. دوم، نادیده انگاشتن ارزشها، فنون، نهادها و زمینه‌های تاریخی جوامع درحال توسعه پدید آورندهٔ نتایجی نامربوط است ـ مانند آزمونهای آزمایشگاهی که بر پایهٔ فرضیّات نادرست انجام گرفته باشد. باید بر این نکته تأکید ورزید که ریشه‌های مشکل در باور داشتن ضمنی به همگونی تجربه‌های اجتماعی در همه جا و جهانشمول بودن قوانین اجتماعی نهفته است (هرچند خود این برخلاف روح اندیشه‌های بنیانگذاران علم و جامعهٔ مدرن است)؛ باوری که در کشورهای پیشرفته نیز مشکلاتی به بار آورده است. این واقعیّت، بنیان شبه مدرنیسم را تشکیل می‌دهد. در حقیقت، بسیاری از روشنفکران و رهبران سیاسی جهان سوم، داوطلبانه اسیر برداشتی سطحی از مدرنیسم اروپایی، یعنی شبه مدرنیسم، شده‌اند. چنان که گفته شد، مدرنیسم، محصول تحوّلاتی خاص در کشورهای پیشرفته است و در متن خود آن جوامع نیز قابل نقد و انتقاد است؛ امّا شبه مدرنیسم جهان سوم برآمده از این محصول است: ویژگی بارز مردان و زنان در این جوامع ـ گذشته از مرزهای صوری ایدئولوژیك ـ این است که با آنکه اندیشه و آرمانهای اجتماعیشان با فرهنگ و تاریخ جوامع آنها بیگانه است، برخلاف مدرنیستهای اروپایی، کمتر از اندیشه‌ها، ارزشها و فنون اروپایی شناخت واقعی دارند. بدین‌سان، شبه مدرنیسم جهان سوم، بی‌توجّهی مدرنیست‌های

○ نباید نتیجه گرفت که جهان قطبیِ پرتضاد، کشمکش‌آمیز و درگیر تحوّلات جهانی شدن، تنها چیزهای زیان‌آور و تهاجمات پرمخاطره به دیگران و بویژه جنوب ارائه می‌کند. به‌سخن دیگر، این برداشت درست نیست که بهترین راه‌حل، منزوی شدن و بستن درها و پنجره‌ها از واهمهٔ اپیدمی‌هاست؛ جهان امروز فرصت‌های مناسبی نیز برای توسعه فراهم می‌آورد.

www.noormags.ir

○ بی گمان روند جهانی شدن برگشت‌ناپذیر است و در این میان، وفاق ملّی، یکپارچگی منطقه‌ای و داشتن روابط متنوّع با جهان (بویژه با درك مرحلهٔ پسامدرنیستی)، عوامل مناسب برای دمیدن حیات به طرحها و برنامه‌ها و تصمیم‌سازیهاست و پایهٔ مهّم حقّ تعیین سرنوشت و حاکمیّت در جهانِ به هم بسته و پیوستهٔ امروز را تشکیل می‌دهد. همچنین، باید این واقعیّت را همواره در نظر داشت که جهان کنونی به‌سوی روابط متقابل تنگاتنگ ملّی، منطقه‌ای و بین‌المللی پیش می‌رود و بی گفتگو و مفاهمه در همهٔ این سطوح، امکان کامیابی متصوّر نیست.

اروپایی به ویژگیهای جهان سوم را با ناآگاهی خود جهان سومی‌ها از تحوّلات علمی و اجتماعی اروپا و دامنه، حدود، الزامات و چگونگی پیدایش آن در خود جمع دارد. از این روست که ماشین‌ها و تکنولوژی جدید (که آن را بیشتر با علوم جدید یکی می‌انگارند) درمان قطعی دردها و قادر به هر معجزه‌ای دانسته می‌شود که به محض خریداری و نصب می‌تواند همهٔ مشکلات اجتماعی-اقتصادی را یکسره حل کند؛ و از همین روست که ارزشهای اجتماعی و روشهای تولیدی سنّتی به مثابه نهادهای ذاتی یا در حقیقت علل عقب‌ماندگی و سرچشمهٔ شرمساری ملّی انگاشته می‌شود و صنعتی شدن نه چون یك هدف که مانند شیئی پنداشته می‌شود و نصب یك کارخانه مدرن نه یك وسیله، که هدف غایی به‌شمار می‌آید.[۱۹-۲۰]

از آنچه گفته شد پیداست که این شبه مدرنیسم را، که کم و بیش بر همهٔ جوانب اجتماعی و اقتصادی اثر می‌گذارد، در تاریخ بسیاری از کشورهای جهان سوم-اگر نه همهٔ آنها-می‌توان دید؛ البتّه با تفاوتهایی در گرایش و با شدّت‌های متفاوت در کار برد. سالهای بسیار گذشت تا واکنش به شبه مدرنیسم در کشورهای جهان سوم بتواند در اندیشه و عمل ترکیب و انسجام یابد. ایستادگی در برابر شبه مدرنیسم بی‌مایه‌ای که سالها بر برخی کشورهای جهان سوم چیره بوده است، امروز به صورت گرایشی عمومی به سوی احیای دوبارهٔ سنّتها در این کشورها شکل می‌گیرد. این پدیده‌ای گریزناپذیر است و خطاست اگر تنها ابراز دلتنگی و اشتیاق برای «تاریك اندیشی» دانسته شود. با این همه، افراط در این مورد نیز به همان اندازه خطرناك است. شبه مدرنیسمی که چنین به ناتوانی جسم و جان برخی جوامع جهان سوم انجامیده است، به هیچ رو قابل توجیه نیست. امّا اندیشهٔ پیشرفت و جامعهٔ باز چه در عرصهٔ روشنفکری و چه در میدان کار و زندگی از هر حیث موجّه است. گذشته از آن، این اندیشه‌ها و فنون اروپایی نبوده که به خودی خود بافت اجتماعی این گونه کشورها را دریده است، بلکه نخست ناتوانی از شناخت و نقد این روشها در چارچوب اولیه اروپایی آنها و دوم تقلید و نه بهره‌گیری از آن اندیشه‌ها و فنونی بوده است که می‌توانسته به بازسازی و ترقّی اجتماعی این کشورها یاری رساند. بنابراین اگر قرار است سرانجام این دسته از کشورها به نظام اجتماعی و اقتصادی متعادلی در چارچوب فرهنگی اصیل و مترقّی که از آنِ خودشان باشد، دست یابند، باید آمیزش واقع‌بینانه‌ای از اندیشه‌ها، ارزش‌ها و روشها و فنون مدرن (نه شبه مدرن) و سنّتی (نه شبه سنّتی) به‌وجود آید.[۲۱-۲۲]

به این ترتیب، برای فراهم آمدن امکان آمیزش واقع‌بینانهٔ اندیشه‌ها، ارزش‌ها، روشها و فنون تازه، ناگزیر، نیاز به شناخت، نقد و گفتگو و آمیزش تمدّنها به شیوهٔ عالمانه و خردمندانه با بهره‌گیری از متدلوژیهای علمی و هستی‌شناسی علمی، فیلسوفانه و درعین حال عارفانه خواهد بود. خود این پویش و پویایی که ناگزیر مترتّب بر سیر پژوهشها، فعّالیتهای علمی و عملی، مطالعات و مناسبات حاکم بر گفتگو و آمیزش می‌شود، می‌تواند در زدودن زنگارهای شبه مدرنیستی و پالایش رسوبات شبه سنّتی نیز مؤثّر افتد و زمینه و ظرفیّتهای توسعه را در کشورهای درحال توسعه افزایش دهد.

اکنون می‌توان این نظریّه را نیز مطرح کرد که پسامدرنیسم هم به گونه‌ای فریاد «واعطشای» سایبرنتیکی سرمایه در روند سازوکار و پویایی حرکت آن در عرصهٔ تازهٔ جهانی شدن اقتصاد است. «سرمایه» که در سالهای گذشته، شکست شبه مدرنیسم را در تسهیل حرکت، توسعه و انباشت خود در کشورهای جهان سوم و بنابراین در بخش بزرگی از جهان دریافته و آنرا منافی جهان وطنی خود دانسته است، اینك از حلقوم پسامدرنیسم فریاد برآورده که تنوّع، دگرگونی و تفاوت‌ها را می‌پذیرد و کثرت فرهنگی «چاره‌ناپذیر» است.

جنوب نیز که سالها از آسیبهای شبه مدرنیسم رنج برده و در عین‌حال، با حفظ اصالتهای بومی و محلّی، جذب سرمایه را برای توسعه و نجات خود «ناگزیر» دیده، در پاسخ به ندای سرمایه در شمال، پارادایم گفتگو و آمیزش تمدّنها را «مرهمی بر زخمها» یافته است. به سخن جاودانهٔ جلال‌الدّین محمّد مولوی:[۲۳]

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو

www.noormags.ir

که نه معشوقش بود جویای او
لیك عشق عاشقان تن زه کند
عشق معشوقان خوش و فربه کند
چون در این دل برق مهر دوست جست
اندر آن دل دوستی می دان که هست
هیچ بانگ کف زدن ناید بدر
از یکی دست تو بی دست دگر
تشنه می نالد که ای آب گوار
آب هم نالد که کو آن آب خوار
جذب آبست این عطش در جان ما
ما از آنِ او و او هم آنِ ما
هست هر جزوی زعالَم جفت خواه
راست همچون کهربا و برگ کاه

او همان نابغه عظیم الشأنی است که پایهٔ دانش امروزی سایبرنتیك را به بهترین وجه ممکن درك و دریافت کرده و گفته است:[۲۴]

جملهٔ ذرات عالم در نهان
با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هوشیم
با شما نامحرمان ما خاموشیم

و هموست که می تواند سرمایه‌ای بس بزرگ و تابناك در فرآیند گفتگو و آمیزش تمدّنها باشد.

به هر تقدیر، به همان گونه که سیستم ایمنی یا تدافعی بدن، در فرآیند پیوند اعضا، در پس زدن عضو پیوندی جدیّت می‌ورزد، سیستم تدافعی جامعه نیز در واکنش به شبه مدرنیسم و برداشت بیگانگی از عناصر پیوندی (بویژه به علّت آمیخته بودن پیوند با استبداد و استبدادی بودن پیوندها ـ که آن نیز خود از شرایط جامعهٔ استبدادی مایه می گیرد)، عمل می کند.

همانند مراقبتهایی که گروه پزشکی برای پیشگیری از پس زده شدن عضو پیوندی در بیمار از آغاز تا پایان معمول می‌دارند، در مورد جوامع با سوابق متفاوت پیشاسرمایه‌داری نیز ضرورت می‌یابد و در این ارتباط، پارادایم «سیستمهای یادگیرنده» در دوران مدیریّت پساصنعتی، بعنوان تجلّی مدیریّت در دوران پسامدرنیسم مطرح می‌شود که توجّه به آن در فرآیند گفتگو و آمیزش تمدّنها، ظرافت و ویژگیهای خود را دارد.

مدیریّت پساصنعتی در گفتگو و آمیزش تمدّنها

بیهوده نیست که برخی پژوهشگران، گفتگوی تمدّنها را «مرهمی بر زخمهای عمیق‌تر از انزوا»[۲۵] و «اصولی‌ترین راهکار دستیابی به توسعهٔ پایدار انسانی» دانسته‌اند.[۲۶]

برای نخستین بار، دانیل بل، جامعه‌شناس آمریکایی، در سال ۱۹۷۳، تحوّلات تازه را «پساصنعتی» نامید و اصطلاح جوامع پساصنعتی را به کار برد و آن را چنین توصیف کرد که برخلاف جوامع صنعتی که در تولید بر کنترل کار تأکید می‌ورزند، جوامع پساصنعتی به پردازش دانش و به کارگیری اطّلاعات نظر دارند و بر پایهٔ تقاضا برای اطّلاعات و فراوری و توزیع آن، طرّاحی و برنامه‌ریزی می‌شوند. برخی نیز بحران جهان کنونی را ناشی از این گذار تنش‌آلود می‌دانند. به این ترتیب، در دوران پسامدرنیسم، سازمانهای پساصنعتی با پیچیدگی، عدم اطمینان، تنوّع و تکثّر، رنگ باختن مرزهای سازمانی، مهارتهای متکّی بر دانش، یادگیری و تأکید بر گرایشهای جهانی روبه‌رو هستند که ویژگیهای خود را در مدیریّت پساصنعتی بروز داده است.[۲۷-۲۹] درك این ویژگیها برای مدیریّت در زمینهٔ گفتگو و آمیزش تمدّنها اهمیّت بسیار دارد.

برخی ویژگیهای مدیریّت پساصنعتی را که وابسته به رویکرد پساصنعتی است، می‌توان بدین شرح برشمرد: فضای رقابتی؛ عدم تمرکز سرمایه؛ احترام به ملّتها؛ عدم تمرکز بین‌المللی؛ افزایش حقّ انتخاب؛ تکثّرگرایی، تنوّع، تأکید بر شرایط و مختصّات محلّی؛ انعطاف؛ به‌کارگیری سیستمهای اطّلاعاتی؛ مدیریّت بهنگام؛ اشکال و شیوه‌های جدید سازمانی؛ سازمانهای مجازی؛ سلسله‌مراتب مسطّح با ارتباطات افقی؛ سازوکارهای غیر رسمی تأثیر مانند مشارکت، فرهنگ، ارتباطات؛ به لحاظ فرهنگی: عدم اطمینان، تضاد، مُدگرایی، کیفیّت و مرغوبیّت، مشتری‌مداری (مردم‌مداری)، تنوّع و ابداع، تأکید بر گرایشهای جهانی و بین‌المللی؛ به لحاظ ماهیّت کار: پیچیدگی، کار گروهی، مهارتهای متکّی بر دانش، تأکید بر سازمانهای یادگیرنده.[۳۰] در

○ فعّالیت گسترده‌ای در زمینهٔ تجزیه و تحلیل نقّادانه و شناخت علمی تمدّن خودی برای درك بهتر خود و دیگران، و همچنین نقد و شناخت تمدّن دیگران برای درك بهتر دیگران و خود ضرورت دارد. باید تمدّن خود و دیگران را نه تنها با معیارهای خود، بلکه با معیارهای دیگران نیز شناخت و به بررسی و نقد و معرّفی آن پرداخت.

www.noormags.ir

○ پیامد دهشتناك ناهماهنگی «عقلانیّت» و آزادی، پیدایی انسان‌های از خود بیگانه یا «آدم‌واره‌های شادمان» است که خود را با شرایطی که بر آنها مسلّط است و هیچ کنترلی بر آن ندارند، یا احساس می کنند ندارند، یعنی سازمان‌های غول‌پیکر و نیروهای بسیار نیرومند، تطبیق می دهند؛ مردمانی که می‌توان پذیرفت دیگر اصراری بر آزادی یا علاقه‌ای به خرد ندارند.

پیامدهای این نوشتار، عمده‌ترین موارد از گرایشهای مدیریّت پساصنعتی که می تواند در مدیریّت گفتگو و آمیزش تمدّنها نقش آفرین باشد، مورد بحث و بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت.

سازمانهای یادگیرنده در گفتگو و آمیزش تمدّنها

توجّه جدّی به پیچیدگی و پویایی سیستمهای حاکم بر کارها، برای بهبود تواناییها حائز اهمیّت بسیار است و یادگیری، اصلاح و تصحیح مستمر را می طلبد و بیشترین یادگیری، اغلب در نتیجهٔ کشف اشتباهات پیش می آید. مفهوم یادگیری سازمانی پیش از پارادایم «سازمان یادگیرنده»، توسعه یافته است و کارهای جدّی پژوهشگران در این حوزه، زمینه‌ساز شکل گیری نظریّهٔ سازمانهای یادگیرنده بوده است. این نظریّه، در پیوند با مدیریّت پساصنعتی و متعلّق به دوران پسامدرنیسم است. یادگیری سازمانی، موضوعی است که در سازمانهایی که به افزایش رقابت، نوآوری و اثربخشی علاقمندند، مورد توجّه روزافزون قرار گرفته است.[۳۱-۳۳]

بدیهی است که در فرآیند گفتگو و آمیزش تمدّنها، هر سه عنصر رقابت، نوآوری و اثربخشی مورد علاقه است، زیرا روند گفتگو، خود نوعی روند رقابت بین گفتگو کنندگان است. همچنین گفتگو کنندگان در فضای رقابتی و فشردهٔ حاکم بر گفتگو، نیازمند نوآوری هستند تا بتوانند برتری خویش را محفوظ دارند، بویژه آنکه پارادایم گفتگو و آمیزش تمدّنها خود یك نوآوری محسوب می‌شود. گذشته از آن، بی گمان اثربخشی، خود چشم‌انداز اصلی را در گفتگو تشکیل می‌دهد و گفتگوی بی‌اثر همان به که انجام نگیرد؛ زیرا انتظار نهایی از گفتگو، ثمربخشی آن تواند بود. به این ترتیب برای تأمین شرایط رقابت، نوآوری و اثربخشی در گفتگوی تمدّنها، می توان به نظریّهٔ یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده در مدیریّت پساصنعتی روی آورد. نیز باید توجّه داشت، چنان که پیشتر گفته شد، مدیریّت پساصنعتی در بستر پسامدرنیسم قرار دارد و از این‌رو پارادایم گفتگو و آمیزش تمدّنها و پارادایم سازمانهای یادگیرنده، همزادانی هستند که از مشربی مشترك مایه می گیرند.

پژوهشگران پیشگام در زمینهٔ سازمانهای یادگیرنده، یادگیری سازمانی را بعنوان «کشف و اصلاح خطا» تعریف می کنند و آن را فرآیند بهبود اقدامات از راه دانش و شناخت بهتر می‌دانند. همچنین یادگیری سازمانی را بعنوان روشی تعریف می کنند که سازمانها ایجاد، تکمیل و سازماندهی می کنند تا دانش و جریانهای عادی کار در رابطه با فعّالیتهایشان و در داخل فرهنگهایشان و نیز کارایی سازمان را از راه بهبود کاربرد مهارتهای گسترده نیروهایشان انطباق و توسعه دهند.[۳۴-۳۷]

با شکل گیری نظریّهٔ سازمان یادگیرنده، دیدگاههای تازه، یادگیری سازمانی را مستقیماً در بافت سازمان تعریف می کنند و یادگیری به گونه‌ای تعریف شده است که می تواند در هر سطح از تجزیه و تحلیل برای فرد، گروه یا سازمان به کار رود و یادگیری زمانی حاصل می گردد که از راه پردازش اطّلاعات، محدودهٔ رفتار بالقوّه تغییر یابد. یادگیری سازمانی برای توصیف گونه‌های خاصّی از فعّالیتهایی که در سازمان جریان دارد به کار می‌رود؛ درحالی که سازمان یادگیرنده به نوع خاصّی از سازمان اشاره دارد.[۳۸-۳۹] سازمان یادگیرنده سازمانی است که با ایجاد ساختارها و استراتژیها به افزایش یادگیری سازمانی کمك کند.[۴۰] افزون بر آن، سازمان یادگیرنده سازمانی است که توانایی ایجاد، کسب و انتقال دانش دارد و رفتار خود را چنان تعدیل می کند که بازتاب دهندهٔ دانش و دیدگاههای تازه باشد.[۴۱]

در تعریفی سیستماتیك، سازمان یادگیرنده سازمانی است که با قدرت و به صورت جمعی یاد می گیرد و پیوسته خود را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که بتواند با هدف موفقیّت مجموعهٔ سازمانی، هرچه بهتر اطّلاعات را گردآوری و مدیریّت کند و به کار گیرد. نیز در بحث سازمان یادگیرنده، اصول و ویژگی‌های سازمانهایی که بعنوان یك هویّت جمعی یاد می گیرند و اقدام به فعّالیت می کنند، مورد بررسی قرار می گیرد؛ درحالی که یادگیری سازمانی به چگونگی یادگیری سازمانی به معنای مهارتها و فرآیندهای فعّالیت، ایجاد و بهره گیری از دانش اشاره دارد. در این معنی، یادگیری سازمانی تنها یك بُعد (یا عنصر) از سازمان یادگیرنده است.[۴۲]

www.noormags.ir

پژوهشگران، انواع یادگیری را در دو سطح پایین و بالا تقسیم‌بندی می کنند. یادگیری سطح پایین در داخل ساختار سازمانی در پرتو مجموعه‌ای از قواعد روی می‌دهد و به توسعهٔ روابط پایه‌ای میان رفتارها و نتایج می‌انجامد. امّا این امر اغلب در دورهٔ کوتاهی اتفّاق می‌افتد و تنها بخشی از آنچه را سازمان به انجام می‌رساند، تحت تأثیر قرار می‌دهد. یادگیری سازمانی، نتیجه تکرار و شامل ایجاد رابطه بین رفتارها و نتایج مربوط به آنها دانسته می‌شود و در روال عادی، بیشتر در بافت سازمانی اتفّاق می‌افتد که به خوبی درك شده و بخش مدیریّت به توانایی خود در کنترل موقعیّتها باور داشته باشد. یادگیری سطح پایین یادگیری تك حلقه‌ای نامیده می‌شود؛ یادگیری تك حلقه‌ای فرایندی است که جنبه‌های اصلی و کلیدی نظریّه‌های حاکم یا مجموعهٔ قواعد سازمان را حفظ و خود را به تعیین و اصلاح خطاها در درون این سیستم مفروض از قواعد محدود می کند.[۴۳-۴۴]

از سوی دیگر، هدف یادگیری سطح بالا، تنظیم قواعد و هنجارهای کلّی به جای فعّالیتها و رفتارهای ویژه است. روابطی که در نتیجهٔ یادگیری سطح بالا ایجاد می‌شود، اثرات بلندمدّت بر سازمان بعنوان یك کلّ دارد. این گونه از یادگیری با استفاده از کاوش خلاّق و توسعهٔ مهارت و بینش روی می‌دهد. بنابراین یادگیری سطح بالا، بیش از یادگیری سطح پایین از فرآیند شناختی برخوردار است. این نوع یادگیری، بیشتر بعنوان یادگیری دو حلقه‌ای شناخته می‌شود. یادگیری دو حلقه‌ای زمانی روی می‌دهد که سازمان، خطاها را کشف و اصلاح می کند و هنجارها، روشها، سیاستها و هدفهای موجود را زیر سئوال می‌برد و به تعدیل و اصلاح آنها می‌پردازد. نوع سومی از یادگیری باعنوان ثانویه یا سه حلقه‌ای نیز معرّفی می‌شود و مربوط به زمانی است که سازمانها بیاموزند چگونه یاد بگیرند. به عبارت دیگر، یادگیری سه حلقه‌ای به چگونگی یادگیری یادگیریهای دو حلقه‌ای و تك حلقه‌ای مربوط می‌شود.[۴۵-۴۷]

برخورداری از قدرت نوآوری و همسویی با تغییرات شگرفی که در فرآیند جهانی شدن رخ می‌دهد، شرط بقای هر سازمان و بویژه سازمان گفتگو و آمیزش تمدّنها است. یکی از منابع بزرگ این قدرت، بهره‌مندی از یادگیری سازمانی و به کارگیری پارادایم سازمان یادگیرنده است که از این رهگذر بتوان برای ایجاد، کسب و انتقال دانش لازم و نیز تعبیهٔ بازخور (فیدبك‌ها) به منظور تعدیل رفتار بهره جست. یادگیری در چنین سازمانی و برسر هم در هر نوع سیستم اجتماعی نمی‌تواند برپایهٔ آزمایش و خطا صورت پذیرد زیرا هر گونه خطا می‌تواند به بهای حیات سیستم تمام شود. در این راستا، می‌توان از مدل‌سازی برای سنجش کارایی و کارآمدی یك پندار، یا اندیشه و طرح و انگارهٔ جدید، پیش از اجرا یا استقرار آن بهره جست. به این منظور، پویایی سیستمی با تأمین امکان مدل‌سازی برای پیش‌بینی آینده و در نتیجه مصون ماندن از عواقب خطاهای احتمالی، در یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده، به کار می‌آید.

آنچه دربارهٔ کاربرد پویایی سیستمی در مدل‌سازی برای یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده گفته شد، در عمل زیر عنوان «مدل‌سازی برای یادگیری» شناخته می‌شود و از اواخر دههٔ ۱۹۸۰ میلادی وارد حوزهٔ سازمان و مدیریّت شده است و برچگونگی استفاده از مدل‌سازی در افزایش یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده، متمرکز است. یکی از کاربردهای این رویکرد، ارزش‌دهی به تصمیمهای گروهی است که برپایهٔ آن، استخراج و بازنمایی دانش گروههای خبره به بهترین نحو صورت می‌گیرد. این رهیافت به چگونگی دستیابی به مولّدترین منابع اطّلاعات برای مدل‌سازی که همان ذهن خبرگان و افراد کلیدی در سیستم است، می‌پردازد.

مدلهای پویایی سیستم، بیشتر با بهره‌گیری از جریانهای چندگانهٔ اطّلاعات، مشتمل بر داده‌های کمّی، سوابق مکتوب و اطّلاعات موجود در مدلهای ذهنی افراد و گروهها، ایجاد می‌شود. با توجّه به اینکه منابع اطّلاعات کیفی در همهٔ مراحل فرایند مدلسازی مهم تشخیص داده شده است، باید مراقبت کرد که بتوان به بهترین نحو ممکن، دانش را از گروههای خبره و متخصّص گردآوری و بازنمایی کرد. مدلسازان پویایی سیستم، بر جریانهای چندگانه و متنوّع اطّلاعات برای خلق و تنظیم ساختار مدل متکّی هستند. چنین جریانهایی

○ شبه مدرنیسم جهان سوم، بی‌توجّهی مدرنیست‌های اروپایی به ویژگیهای جهان سوم را با ناآگاهی خود جهان سومی‌ها از تحوّلات علمی و اجتماعی اروپا و دامنه، حدود، الزامات و چگونگی پیدایش آن در خود جمع دارد.

www.noormags.ir

دربردارندهٔ داده‌های کمّی، سوابق نوشتاری و اطّلاعات موجود در مدلهای ذهنی افراد مؤثّر در سیستم است. فنون مربوط به استخراج اطّلاعات درست از این مدلهای ذهنی، بیشتر غیررسمی و بسیار شهودی است. دستیابی به مولّدترین منبع اطّلاعات برای مدل‌سازی که همان ذهن خبرگان و افراد کلیدی در سیستم است، بیشتر یك هنر محسوب می‌شود. شایان ذکر است که هنگامی که فرایند مدل‌سازی مستلزم استخراج اطّلاعات از گروهی از افراد باشد، کار پیچیده‌تر خواهد بود، ولی با بهره‌گیری از روشهای سنجیده‌ای که از سوی تحلیلگران و پژوهشگران سیستم در موارد مشابه پیشنهاد و به کار بسته شده است، می‌توان بر این گونه دشواریها چیره شد. در فرآیند مدل‌سازی، مراحل گوناگون مانند مرحلهٔ مفهومی، مرحلهٔ مقداری، مرحلهٔ تجزیه و تحلیل و ارزیابی طی می‌شود که هر مرحله مستلزم ابزارهای خاصّ خود است و بویژه شناخت حلقه‌های بازخور، سزاوار توجّه جدّی است.[۴۸،۵۰]

هستهٔ مرکزی در هر گونه مدل‌سازی، هدف مدل‌سازی است. از این‌رو باید چکیدهٔ مفهوم سازمان یادگیرنده را از نظر گذراند: سازمانهای یادگیرنده سازمانهایی هستند که در آنها افراد پیوسته تواناییهای خود را افزون می‌سازند تا به نتایج مورد نظر دست یابند؛ جایی که الگوهای جدید تفکّر رشد می‌یابد، اندیشه‌های گروهی ترویج می‌شود و افراد چگونگی آموختن را با هم فرا می‌گیرند. سازمانهای یادگیرنده را به تعبیری دیگر می‌توان سازمانهای دانش‌آفرین نامید؛ سازمانهایی که در آنها خلق دانش و آگاهیهای تازه، ابتکارات و نوآوریها، کاری تخصّصی و اختصاصی نیست، بلکه نوعی رفتار همگانی است؛ روشی که همهٔ اعضای سازمان بدان عمل می‌کنند. به سخن دیگر، سازمان دانش‌آفرین، سازمانی است که هر کس در آن انسانی خلّاق و دانش‌آفرین است. در این سازمان، تفکّر، بحث‌های جمعی و کشف نظرها و افکار نو تشویق می‌شود و نوآوران پرورش می‌یابند.[۵۱] رهبران نیز در سازمانهای یادگیرنده در پی ایجاد سازمانی هستند که در پرتو آن، مردمان بتوانند پیوسته تواناییهای خود را برای شکل دادن به آینده، توسعه بخشند.[۵۲]

به این ترتیب، آشکار است که پارادایم گفتگو و آمیزش تمدّنها باید بتواند کشور را به سوی یك سازمان یادگیرنده پیش ببرد، و همین را برای دیگر کشورهای جنوب تجویز و رهبری کند؛ و سرانجام شمال را نیز به سوی یك سازمان یادگیرنده برای درك و دریافت عناصر مثبت تمدّن خود هدایت نماید. بدین‌سان، هم در شمال و هم در جنوب سازمانهای یادگیرنده‌ای پدید خواهند آمد که در آمیزش، زایش و شکوفایی تمدّن جهانی و آنچه در آینده بعنوان تمدّن جهانی برخواهد آمد، نقش لازم را بازی خواهند کرد.

(دنباله دارد)

○ شبه مدرنیسم را، که کم و بیش بر همهٔ جوانب اجتماعی و اقتصادی اثر می‌گذارد، در تاریخ بسیاری از کشورهای جهان سوم ـ اگر نه همهٔ آنها ـ می‌توان دید؛ البتّه با تفاوتهایی در گرایش و با شدّت‌های متفاوت در کار برد.

منابع

۱. فقیه، نظام‌الدّین (۱۳۷۸)، **سیستمهای کنترل**، شیراز: انتشارات نوید.

۲. فقیه، نظام‌الدّین (۱۳۷۸)، **مبانی شبیه‌سازی سیستمها**، شیراز: انتشارات نوید.

۳. فقیه، نظام‌الدّین (۱۳۷۷)، «توسعهٔ فراکتالی در سیستمهای پویا و تحوّل در سیستمهای سازمانمند»، فصلنامهٔ دانش مدیریّت، ۱۱ و ۴۰ـ۳۹، صص ۳۹ـ۵.

4. Tracy, L. (1989), **The Living Organization**, Praeger Publishes.

5. Capra, F. (1992), "Fritjof Capra: A Physicist talks Management", **Business Ethics**, Jan.-Feb. 1992, pp. 28-30.

6. Huntington, S.P. (1997), **The Clash of Civilizations and the Remaking of world Order**, New York, Simon and Schuster.

۷. مولوی، مولانا جلال‌الدّین محمّد (۱۳۶۸)، **دیوان مثنوی معنوی**، جلد دوم، چاپ ششم، تهران، انتشارات مولی.

8. United Nations (1999), "Report of the Secretary General", A/54/546, 12 Nov., p.1.

۹. رمضانی، روح‌ا... (۱۳۸۰)، «گفتگو: نیاز به نظریّه»، ترجمهٔ علیرضا طیّب، **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، ۱۶۸ـ۱۶۷، صص ۱۱ـ۴.

۱۰. خاتمی، سید محمّد (۱۳۷۷)، **از دنیای شهر تا شهر دنیا**، چاپ ششم، تهران، نشر نی، صص ۶ـ۵.

۱۱. کمیجانی، اکبر و نوری، کیومرث (۱۳۷۹)، «جهانی شدن اقتصاد و اثرات آن بر کشاورزی ایران (مطالعه موردی گندم و پسته)»، اقتصاد و مدیریّت، ۴۶، صص ۲۴ـ۵.

۱۲. کیوان، وحید (۱۳۷۶)، **جهانی شدن جدید سرمایه‌داری و جهان سوم**، تهران، نشر توسعه.

۱۳. همان.

www.noormags.ir

۱۴. همان.
۱۵. واتیمو، جیانی (۱۳۷۹)، **حقیقت هرمنوتیک در هرمنوتیک مدرن**، ترجمهٔ بابک احمدی، مهران مهاجر و محمّد نبوی، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.
۱۶. یونسی، مصطفی (۱۳۷۷)، «گفتگو و لوازم آن از منظر هرمنوتیک»، فصلنامهٔ گفتمان، ۳، صص ۲۶۰-۲۵۱.
۱۷. میک سینر وود، الن (۱۳۷)، «دستور کار پسامدرن چیست؟» در **پسامدرنیسم در بوتهٔ نقد**، ترجمهٔ خسرو پارسا، تهران، نشر آگه.
۱۸. مردیها، سید مرتضی، «چرا فرهنگ غرب، فرهنگی جهانی است؟»، فصلنامهٔ گفتمان، ۳، صص ۲۳۴-۲۱۵.
۱۹. کاتوزیان، محمّدعلی همایون (۱۳۷۹)، **دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی**، ترجمهٔ حسن افشار، تهران، نشر مرکز.
۲۰. کاتوزیان، محمّد علی همایون (۱۳۷۴)، **اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیّت تا پایان سلسلهٔ پهلوی**، ترجمهٔ محمّد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
۲۱. کاتوزیان، محمّدعلی همایون (۱۳۷۹)، پیشین.
۲۲. کاتوزیان، محمّد علی همایون (۱۳۷۴)، پیشین.
۲۳. مولوی، مولانا جلال‌الدین محمّد (۱۳۶۸)، پیشین، جلد دوم.
۲۴. همان.
۲۵. قراگوزلو، محمّد (۱۳۸۰)، «گفت‌وگوی تمدّنها: مرهمی بر زخمهای عمیق‌تر از انزوا»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، ۱۶۳-۱۶۴، صص ۷۵-۶۸.
۲۶. زنگی‌آبادی، علی و نسترن، مهین (۱۳۸۰)، «گفتمان تمدّنها: اصولی‌ترین راهکار دستیابی به توسعهٔ پایدار انسانی با تأکید بر جایگاه استراتژیک ایران»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، ۱۶۷-۱۶۸، صص ۳۱-۲۰.
۲۷. انسف، اچ ایگو و ادوارد، جی، مک دانل (۱۳۷۵)، **استقرار مدیریّت استراتژیک**، ترجمهٔ عبدا... زندیه، تهران، انتشارات سمت.
۲۸. تافلر، الوین (۱۳۷۴)، **موج سوم**، ترجمهٔ شهیندخت خوارزمی، تهران، نشر فاخته.
29. Hatch, M. J. [1997] **Organizational theory: Modern Symbolic and Postmodern Perspective,** Oxford, Oxford University Press.
30. **Ibid.**
31. Morecroft, J.D. W., Sterman, J. D. (1994), **Modelling for Learning Organizations**, New York, Oregon Productivity Press.
32. Argyris, C. and Schon, D.A. (1988), **Organizational Learning: A Theory of Action Perspective,** London, Addison - Wesley.
33. Argyris, C. and Schon, D.A. (1996), **Organizational Learning II**, London, Addison - Wesley.
34. Argyris, C. and Schon, D. A. (1988), **op.cit.**
35. Argyris, C. and Schon, D. A. (1996), **op.cit.**
36. Foil, C. M. and Lyles, M. A. (1985), "Organizational Learning", **Academy of Management Review,** 10, 4, pp. 803-813.
37. Dodgson, M. (1993), "Organizational Learning: A review of some Literature", **Organization studies,** 14,3, pp. 375-394.
38. Huber, G. P. (1991), "Organizational Learning: The Contributing Process and the Literature", **Organization Science,** 2,1. pp. 88-115.
39. Tsang, W. K. (1997), "Organizational Learning and Learning Organization", **Human Relations,** 50,1, pp. 73-89.
40. Dodgson, M. (1993), **op.cit.**
41. Garvin D. A. (1993), "Building a Learning Organization", **Harvard Business Review,** July- August, pp. 78-91.
42. Vennix, J. A. M.,et al. (1994), "Model Building for Group decision Support: Issues and Alternatives in Knowledge Elicitation" In **Modelling for Learning Organization,** Edited by Morecrof, J.D. W and Sterman, J. D., New York, Oregon Productivity Press, pp. 29-49.
43. Foil, C.M. and Lyles, M.A. (1985), **op.cit.**
44. Argyris, C. and Schon, D.A. (1988). **op.cit.**
45. Foil, C. M. and Lyles, M. A. (1985), **op.cit.**
46. Argyris, C. and Schon, D. A. (1988), **op.cit.**
47. Argyris, C. and Schon, D. A. (1996), **op.cit.**
48. Vennix, J. A., et al (1994), **op.cit.**
۴۹. فقیه، نظام‌الدّین (۱۳۸۲)، **سیستمهای پویا: اصول و تعیین هویّت**، تهران، انتشارات سمت.
۵۰. علیدوستی، سیروس (۱۳۷۹)، **کاربرد پویایی سیستم در یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده**، دانشکدهٔ مدیریّت دانشگاه تهران.
۵۱. الوانی، سید مهدی (۱۳۷۸)، **مدیریّت عمومی**، تهران، نشر نی.
52. Senge, Peter M. (1990), "The Leader's New Work: Building Learining Organization", **Sloan Management Review,** Fall, pp. 724-749.

○ایستادگی در برابر شبه مدرنیسم بی‌مایه‌ای که سالها بر برخی کشورهای جهان سوم چیره بوده است، امروز به صورت گرایشی عمومی به سوی احیای دوبارهٔ سنّتها در این کشورها شکل می‌گیرد. این پدیده‌ای گریزناپذیر است و خطاست اگر تنها ابراز دلتنگی و اشتیاق برای «تاریک اندیشی» دانسته شود. با این همه، افراط در این مورد نیز به همان اندازه خطرناک است.

www.noormags.ir